

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۲۹ نومبر ۲۰۲۱

معرفی کتاب

رمان «قرار ما، لارناکا»، به قلم خانم آذر محلوچیان!

«قرار ما، لارناکا»، رمانی درباره یک ترور سیاسی است که اخیراً به قلم خانم آذر محلوچیان نویسنده و مترجم ساکن سوئد از سوی انتشارات باران در سوئد در ۱۸۹ صفحه منتشر شده است.

رمان «قرار ما، لارناکا» که با الهام از ترور بهمن جواد (غلام کشاورز)، از چهره‌های سرشناس کمونیست‌های ایران و از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران بود که در سال ۱۹۸۹ در قبرس ترور شد.

«قرار ما، لارناکا» اولین بار به سوئدی و تحت عنوان Mötter dig i Larnaca در سال ۲۰۱۱ توسط انتشارات اطلس (Atlas) در استکهلم به چاپ رسیده بود. این کتاب از جمله توسط منتقد مشهور سوئدی Annina Rabe نقد شد و در روزنامه سراسری صبح سوئد، سونسکا داگبلاد SVD در مقاله‌ای تحت عنوان «ما و آن‌ها وجود ندارد» نوشت: «از طریق رمان آذر محلوچیان، خفقان موجود در ایران مستقیماً وارد زندگی روزمره سوئدی می‌شود.»

رمان «قرار ما، لارناکا» داستان تلخ مادری است که فرزندش را در برابر چشمانش به خاک و خون می‌کشد و او بعد از این قتل فجیع، اجازه می‌یابد تا به کشور سوئد سفر کند و فرزندش را در آنجا به خاک بسپارد.

در واقع رمان خانم محلوچیان، که از زبان سوئدی به فارسی ترجمه شده است ماجرای دختر جوانی به نام «رزا» است که بعدها متوجه می‌شود پدرش در قبرس توسط تروریست‌های حکومت اسلامی ایران به قتل رسیده است. حمید که برای دیدار مادرش به قبرس رفته بود در مرکز شهر لارناکا و در مقابل چشمان مادرش به قتل می‌رسد. حالا این دختر جوان جست و جوگر، به دنبال کشف واقعه قتل پدر و شناخت شخصیت اوست. این جست و جوها، او را به قبرس و ایران می‌برد...

در این رمان می‌خوانیم: «حمید، مبارز ایرانی و پناهنده سیاسی در سوئد، با شلیک چند گلوله در ملأعام به قتل می‌رسد. بلافاصله سوء ظن متوجه رژیم ایران می‌شود، ولی مدرک کافی برای اثبات این که چه کسی در این جنایت دست داشته است، موجود نیست.

بیست سال بعد، رزا دختر حمید در استکهلم از خود می‌پرسد: حمید چه کسی بود؟ چرا آن شب به قتل رسید؟ قاتل کیست؟ او در جایی پنهان شده است؟ آیا قاتل هم خود یک قربانی است؟

رزا تصمیم می‌گیرد علی‌رغم مخالفت لانا مادر سوئدی خود با درگیر شدن در مسائل ایران، از این راز پرده بردارد. پیگیری رزا، او را به قبرس و ایران می‌کشاند.»



در بخشی از رمان «قرار ما، لارناکا» می‌خوانیم: «خورشید مدتی است غروب کرده است. حمید، خورشیدخانم و اردشیر پس از خوردن شام در رستوران تاکیس در راه برگشت به هتل، از خیابان اِرمو می‌گذرند و وارد اِرمینیکس اِکلیسیاس می‌شوند. خیابانی باریک و پیچ‌درپیچ با یک سلمانی زنانه و مغازه‌هایی که همه‌چیز می‌فروشد. اردشیر چشمش که به کلیسای ارامنه می‌افتد، می‌گوید که ارامنه از روزگاران دور که به‌عنوان سربازان مزدور امپراتوری روم شرقی به قبرس فرستاده شدند، در اینجا ساکن بوده‌اند.

حالا از جلوی پاساژ خرید دمیترو می‌گذرند. خیابان باریک شده است. اردشیر ادامه می‌دهد: توی چند قرن اخیر، به‌خصوص پس از کشتار دسته‌جمعی ارامنه توی ترکیه، هزاران نفر از اون‌ها به اینجا پناهنده...

کسی از پشت سر صدا می‌زند: برویز!

حمید به‌تازده سرش را به عقب برمی‌گرداند. یک تیپانچه به سویس نشانه رفته است.

صدای خفه شلیک یک گلوله. حمید از پشت به زمین می‌افتد. دو گلوله دیگر شلیک می‌شود. اردشیر می‌دود، دو گلوله پیاپی دیگر. او هم تیر خورده و بیست متر آن‌طرف‌تر پرت شده است. ضارب به‌سرعت روی ترک یک موتورسیکلت روشن می‌پرد و راننده موتورسیکلت، با سرعتی دیوانه‌وار به طرف خیابان زنون پی‌پریدیس می‌راند.

حمید از درد به خود می‌پیچد و فریاد می‌زند: سوختم! سوختم!

خون از پیشانی‌اش فوران می‌کند.

آذر محلوچیان می‌گوید: «حمید در رمان قرار ما، لارناکا نه تنها مبارز سیاسی، بلکه پناهنده‌ای است که امنیت تبعید هم از او سلب می‌شود. تروریسم دولتی حکومت اسلامی از مرزها هم عبور می‌کند و با تعقیب حمید در قاره‌ای دیگر، او را به قتل می‌رساند.»

آذر محلوچیان در پایان این رمان نوشته است: «نه غلام کشاورز را می‌شناختم و نه عضو حزبش بودم. خبر ترور که آمد، یکی از آن هفت صد نفری شدم که در مراسم خاک‌سپاری شرکت کردند. مسأله سرنوشت یک پناهنده سیاسی بود و درد مشترک. آن روز گذشت، ولی صحنه گورستان در ذهنم حک شد. سال‌ها بعد تصمیم گرفتم از آن واقعه بنویسم. جز یادآوری‌های کوتاه در سالگردش، هیچ مطلبی در دسترس نبود. از کجا باید شروع می‌کردم؟ قصد نداشتم از همسر و یا نزدیکانش پرس‌وجو کنم. احتمالاً مطالبی را که می‌شد علنی کرد، به اطلاع عموم رسانده بودند. اگر می‌پرسیدم، شاید ناگزیر می‌شدم روایت آن‌ها را ثبت کنم. شاید توصیف من از افراد دور و برش، صدمه‌ای به آن‌ها وارد می‌کرد، رنجشی به بار می‌آورد و یا شاید های دیگر...

از مراجعه به کتابخانه ملی سویدن و خواندن مطبوعات آن زمان هم چیز زیادی دستگیرم نشد. خبرها کوتاه بود و بدون پیگیری ژورنالیستی. ترور یک شهروند، دغدغه مطبوعات نشده بود. باید راهی می‌جستم. در ذهنم به جست‌وجو پرداختم و کاراکتر رزا را در ذهنم یافتیم. ناشر سویدی‌ام را از طرحی که برای داستان در ذهن داشتم مطلع کردم، با استقبال او رویه‌رو شد. برای جمع‌آوری اطلاعات به قبرس رفتم. در آنجا رزا را با خود همراه داشتم، کار جست‌وجو را با او انجام دادم و بخش بزرگی از کار را به او سپردم.

چنین بود که این رمان خلق شد. داستان دولت و شهروند، داستان نقض حرمت انسانی، و ترور جسم و جان.»

غلام سال ۱۳۵۷، در اولین بهار آزادی به‌همراه هزارن اسیر دیگر از زندان‌های شاه آزاد شد. غلام با سخنرانی‌های پرشور خود و به‌طور شبانه‌روز به تبلیغ و ترویج در کارخانه‌ها، در دانشگاه‌ها و در خیابان‌های پر تب و تاب روزهای انقلاب روی آورد. وی اوایل زمستان ۱۳۵۸، به‌همراه جمعی از رفقاء و همفکرانش به اتحاد مبارزان کمونیست پیوست. وی در شهریور [سنبله] ۱۳۶۱ در کنگره اتحاد مبارزان کمونیست شرکت کرد و پس از کنگره به عضویت در کمیته اصفهان این تشکیلات انتخاب شد. در پی ضربه به تشکیلات و پیگرد پولیس، غلام در زمستان سال ۱۳۶۱ به مناطق آزاد کردستان رفت که در کنترل کومله بود و در شهریور ۱۳۶۲، جزء اعضای کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران شد. پس از کنگره غلام به عضویت در کمیته سازمان‌ده تشکیلات مخفی حزب برگزیده شد.

وی سپس به تشکیلات خارج کشور منتقل شد و به عضویت کمیته این تشکیلات درآمد. در کنگره دوم و سوم حزب به‌عنوان نماینده تشکیلات خارج کشور شرکت کرد. غلام در کنگره دوم حزب، به‌عنوان عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. غلام برای نشریات مختلف حزب و رادیو، مقاله‌های تحلیلی و ترویجی می‌نوشت و در کمیته خارج کشور سردبیری نشریه رسانه، نشریه خارج کشور حزب کمونیست ایران را به‌عهده داشت.

غلام در آخرین روزهای زندگی فعال و پربارش از سوی حزب مأموریت داشت تا برای متشکل کردن تبعیدیان و پناهندگان ایرانی در خارج کشور تلاش کند. وی عضو هیأت مؤسس فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی بود و تا وقتی که ترور شد سخن‌گوئی این هیأت را به‌عهده داشت. در کنگره مؤسس فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی، روز مرگ غلام را به‌عنوان روز همبستگی پناهندگان ایرانی و روز اعتراض علیه حکومت اسلامی برگزید.

رفیق غلام کشاورز، از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران، پناهنده سیاسی در سویدن بود که در سال ۱۹۸۹، برای دیدار مادرش به قبرس (لارناکا) رفت و هرگز برنگشت. غلام، شبانه‌گاه چهارم شهریور [سنبله] سال ۱۳۶۸ برابر با بیست و ششم اکتس ۱۹۸۹، در قبرس (شهر لارناکا)، مورد سوء قصد تروریست‌های اسلامی قرار گرفت. سه گلوله به غلام اصابت کرده بود که یکی از ناحیه سر بود. او را به بیمارستان نیکوزیا، منتقل کردند و ساعاتی بعد بر اثر خون ریزی سر جان باخت. تروریست‌های حکومت اسلامی ایران، غلام را در مقابل چشمان مادرش، برادرش، همسر برادرش و هم چنین همسرش «فریده آرمان» به قتل رساندند.

فریده آرمان، که چندی پیش ما را ترک کرد این واقعه تکان‌دهنده و هولناک را چنین توصیف کرده است: «ساعت نه و نیم شب بود که غلام کشاورز در جلوی چشمان من و برادر و مادرش در لارناکا به قتل رسید. من صدای شلیک زیادی شنیدم و فکر کردم که در جایی آتش بازی است. وقتی برگشتم غلام را دیدم که روی زمین افتاده و خون از او جاری ست، بلافاصله فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است و شروع به فریاد کشیدن کرده و کمک می‌خواستم. فریاد من این بود که قاتلان در سفارت ایران هستند، تمام این لحظات به سرعت اتفاق افتاد.»

چند روز پیش از سفر غلام به قبرس، ما از سوی مؤسس فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان ایرانی در سترکهلم، تحت عنوان «پناهندگان ایرانی چرا و چگونه باید متشکل شوند»، جلسه عمومی داشتیم که من (بهرام رحمانی) مسؤول اداره این جلسه بودم. پس از پایان جلسه، بر اساس قرار قبلی به همراه تنی چند از دوستان و اعضای حزب کمونیست ایران به منزل یکی از کادرهای حزب کمونیست ایران رفتیم تا در مورد اساسنامه و برنامه فدراسیون بحث و مذاکره کنیم...

غلام، از چهره‌های شناخته شده مقاومت در زندان‌های حکومت پهلوی و یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایران بود. کسانی که غلام را از نزدیک می‌شناختند با تحلیل‌های سیاسی عمیق و همه‌جانبه و پیگیری تشکیلاتی‌اش و شوخی‌ها و خنده‌هایش و صمیمیت‌هایش خاطرات زیادی دارند. و کسانی هم که با غلام با خواندن نوشته‌هایش آشنائی پیدا کرده اند، همواره وی را یک تحلیل‌گر سیاسی کمونیست، عضو برجسته حزب کمونیست ایران و فعال جنبش کارگری کمونیستی می‌دانند.

غلام، با فعالیت‌های پیگیر و دل‌سوزانه خود در رأس ارگان‌های اصلی حزب کمونیست ایران چون عضویت در کمیته مرکزی، عضویت در کمیته سازماندهی تشکیلات شهرهای ایران، کمیته خارج کشور حزب، کمیته رادیو صدای حزب کمونیست ایران و مسؤولیت سازماندهی فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی در خارج کشور، شایستگی خود را در عرصه‌های سیاسی، تبلیغی و سازمان‌دهی تشکیلاتی و توده‌ئی بخوبی نشان داده بود.

ما نمایندگان کنگره مؤسس فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان ایرانی، به یاد رفیق غلام و با عکس بزرگی که از او در کنگره قرار داده بودیم، یادش را گرامی داشتیم. وقتی در کنگره مؤسس فدراسیون (جولای ۱۹۹۰)، نوار آخرین سخنرانی غلام تحت عنوان «پناهندگان چرا و چگونه باید متشکل شوند» را گوش می‌کردیم همه نمایندگان کنگره را یک غم فراموش‌نشده گرفته بود و خاطره عزیزی که موضوعش رامگشا بود.

جنبش کارگری کمونیستی و آگاه جامعه، همواره در تاریخ یاد غلام و غلام‌هایی را که در راه مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم جان باخته‌اند گرامی خواهد داشت.

بی‌شک مردم آزاده و آگاه جامعه سویدن، با خواندن کتاب خانم محلوگیان و آثار غلام و... هر چه بیش‌تر به ابعاد تروریسم حکومت اسلامی و بی‌تفاوتی و چشم بستن دولت‌های اروپائی و اسکاندیناوی از جمله دولت به اصطلاح دمکراتیک سویدن، آگاهی بیش‌تری پیدا می‌کنند. دولت‌هایی که در جهت منافع اقتصادی و سیاسی و غیره خود، هنگامی که با تروریسم حکومت اسلامی مواجه شده‌اند بی‌سر و صدا یا آن‌ها را اخراج کرده‌اند و یا به دلیل این که معاملات‌شان با حکومت اسلامی خدشه‌دار نشود به فعالیت‌های تروریستی حکومت اسلامی چشم بسته‌اند که در این مورد نمونه‌هایی در سویدن داریم.

عفت قاضی، توسط یک بمب پستی که در صندوق پستی مقابل ویلایش در شهر وستروس سویدن کار گذاشته بودند هنگامی که آن را باز کرد منفجر شد و بر اثر جراحات وارده جان باخت. عفت قاضی همسر امیر قاضی که فعال سیاسی شناخته شده کردستان ایران است. احتمالاً هدف تروریست‌ها همسر عفت بود که او، قربانی شد. می‌توانست این صندوق پستی را فرزندان آن‌ها باز کند و قربانی شود. بنابراین، حکومت اسلامی، از کشتن کودکان نیز ابائی ندارد، همچنان که این حکومت، تنها کشوری در جهان است که کودکان را نیز اعدام می‌کند.

کامران هدایتی، از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران، هنگامی را که نامه‌ای که از طریق پست به خانه‌اش آمده بود باز کرد به محض این که آن را باز کرد با انفجار مهیبی روبه‌رو شد و جراحات جدی بر چشمان و ریه و صورتش وارد گردید که پس از مدتی او هم جان باخت. طی صحبتی که با ایشان داشتم ماجرا را چنین تعریف کرد: صبح پستی

نامه‌ها را از جای پستی در به درون خانه انداخت. آن‌ها را روی میز آشپزخانه گذاشتم. چون عجله داشتم تا فرزند خود را به کودکان ببرم آن‌ها را باز نکردم. فرزندم را به کودکان رساندم و به خانه برمی‌گشتم و به محض این که یکی از نامه‌ها را که به‌منظر می‌رسید یک کتابچه و یا یک نوار ضبط صوت درون آن باشد، باز کردم و با انفجار مهیبی روبه‌رو شدم. همسایه پولیس و آمبولاس خبر می‌کنند و او را غرق در خون به بیمارستان می‌رسانند.

چند سال پیش از این واقعه نیز اگر اشتباه نکنم در سال‌های ۹۰ میلادی، یک پیشمرگ سابق حزب دمکرات کردستان ایران را در منزل خود در یکی از کمون‌های حومه سته‌کلم (نی‌نس هامن) با ضربه چکش کشته بودند که هیچ اثری از قاتلان برجای نمانده بود. اما در تحقیقات پولیس، گفته شد که یک راننده تاکسی، فردی را که عجله داشت و خارجی هم بود در همان ساعتی که این قتل اتفاق افتاده او را به فرودگاه آرلاند رسانده است.

همچنین کسی که سال‌ها پیش ده‌ها شاکی داشت و برای جمهوری اسلامی جاسوسی می‌کرد و بسیاری از رسانه‌های فارسی‌زبان در سته‌کلم و همچنین روزنامه‌های سویدن مطلب زیادی درباره فعالیت‌های جاسوسی مطلب زیادی نوشتند و مطرح شد او را اخراج کرده‌اند اما هم‌اکنون در سته‌کلم زندگی می‌کند و دفتر و دستک تجاری نیز برای خود راه انداخته است.

به این ترتیب، جزیره آرام و دمکرات سویدن، این چند نمونه ترور و صدها تهدید و ده‌ها اخراج تروریست‌های حکومت اسلامی را شاهد بوده و هم‌اکنون نیز دادگاه حمید نوری (عباسی) به دلیل شرکت در کشتار سال ۶۷ زندانیان سیاسی در سته‌کلم در جریان است. اخیراً نیز دو برادر ایرانی - سویدنی به دلیل جاسوسی برای جمهوری اسلامی در سته‌کلم دستگیر شده‌اند. یکی از آن‌ها از مقامات بالای پولیس مخفی سویدن (سپو) بوده است. اما هیچ موقع مقامات امنیتی سویدن به آن بخش از فعالان سیاسی ایرانی ساکن این کشور که در مورد آن‌ها جاسوسی صورت گرفته و احتمالاً در معرض خطر قرار داشته‌اند، اطلاعاتی و هشدار نمی‌دادند.

خانم محلوچیان، زحمات زیادی در نوشتن این کتاب کشیده و سفری هم به لارناکا داشته و با پولیس آن‌جا، در رابطه با ترور غلام مصاحبه کرده است. خواندن سویدنی این رمان، به‌ویژه برای جوانان ایرانی که در سویدن بزرگ شده‌اند و یا در سنین کوچکی همراه والدین خود به این کشور آمده‌اند، کمک می‌کند که درک عمیقی از جنایات و تروریسم حکومت اسلامی در ایران و این که در خارج کشور نیز دست از تهدید و ترور فعالان سیاسی بر نمی‌دارد، پیدا کنند. هر چند که کتاب «قرار ما، لارناکا» درباره ترور غلام، یک کتاب مستند نیست و یک رمان سیاسی - جنائی است اما نه تنها از ارزش و جایگاه آن به‌عنوان افشای سیاست‌های تروریستی حکومت اسلامی نمی‌کاهد، بلکه احساسات انسانی خواننده به‌ویژه خواننده سویدنی و جوانان ایرانی در سویدن را علیه تروریسم دولتی برمی‌انگیزد.

در «آخرین سخن» این رمان می‌خوانیم: «چنین بود که این رمان خلق شد. داستان دولت و شهروند، داستان نقض حرمت انسانی، ترور جسم و جان. در طول چهار سالی که صرف نوشتن کتاب شد، موضوع را با کسی در میان نگذاشتم. در مراحل پایانی کار، با دو تن از رفقای نزدیک غلام کشاورز، احمد اسکندری و بهرام رحمانی تماس گرفتم و آن‌ها از هیچ راهنمایی فکری دریغ نکردند.»

در واقع همه انسان‌هایی که با خلوص نیت و بدون چشم داشت داودطلبانه و آگاهانه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری زندگی خود را وقف مبارزه راه آزادی، برابری، عدالت اجتماعی روشن‌گری می‌کنند طبیعی‌ست که روزی به لحاظ فیزیکی از بین بروند اما آثار و نوشته‌ها و همه یادگارهایی که آن‌ها در جامعه از خود بر جای

می‌گذارند، ماندگار می‌شوند و هیچ قدرتی هم نمی‌تواند آن‌ها را از بین ببرد. حکومت اسلامی، غلام را ترور کرد اما نمی‌توانست آثاری که غلام از خودش در جامعه به یادگار گذاشته و یا در مورد او گفته و نوشته می‌شود، از بین ببرد. در پایان، من به عنوان یک رفیق و هم تشکیلاتی آن دوره غلام کشاورز، به این تلاش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خانم محلوچیان ارج می‌نهم و تشکر می‌کنم. علاقه‌مندان می‌توانند این کتاب را از نشر باران در سویدن تهیه کنند. یاد غلام و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و سوسیالیسم گرامی باد!

یکشنبه هفتم آذر [قوس] ۱۴۰۰ – بیست و هشتم نومبر ۲۰۲۱